

یادداشت‌های یک زائر

(۱)

وقتی طبیعت آگهی تبلیغاتی
پخش می‌کند

علی مهر

بهار است. و ابرهای تیره به چشم به هم زدنی آسمان را می‌پوشاند. و ناگهان آسمان می‌بارد. بارانی تند و دانه‌هایی درشت. پنجره‌ها، دیوارها، درختان، برگ‌ها را می‌شوید و جوی‌هایی کوچک می‌سازد. مثل آن روزها. وقتی که زمان قیام قائم (عجل‌الله تعالی فرجه) فرا رسد، بر مردم باران فرو خواهد ریخت؛ در ماه جمادی‌الثانی و ده روز رجب؛ بارانی که مانندش دیده نشده است. و زمین مرده و سرد کم‌کم جوانه می‌زند، شاخه‌های خشک سبز می‌شود. «و پیش پای آن یوسف خصال، زمین گنج‌های نهفته خود را بیرون می‌ریزد.»

و در بهار پرندگان مهاجر برمی‌گردند و بر سر هر شاخسار نغمه سر می‌دهند. و چهارپایان مست از بوی بهار در سبزه‌زارها پی هم می‌دوند. اما چوپان مراقبشان است تا از چراگاه دور نشوند. اما در آن روز گوسفند و گاو کنار هم آب خواهند خورد.

نباید هم زیاد توقع داشت آگهی تبلیغاتی فقط گوشه‌ای است از آن دنیای پرشکوه. برای دیدن اصل آن باید آماده باشی صبر کنی و دعا. اللهم عجل فرج مولانا صاحب الزمان

* فرهنگ‌نامه مهدویت؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.

تمام شاخه‌های زمین
خشکیده‌اند

مریم نیکو حرفیان

برایت می‌نویسم از خودم، از خودت، فقط برای تو.

چند وقتی بود که حرف‌هایم از روی کاغذ بال درآورده بود. پروازشان را توی راه می‌خواندم گاهی هم دنبالشان می‌دویدم، توی اتوبوس‌های دل‌گرفته شهر که هیچ‌گاه به تو نرسیدند، قهر کرده بودم؛ چون حس می‌کنم اینها همه حرف است که آدم از تو بگوید، اما از تو در خودش حتی یک دانه هم نکارد.

راستش دیشب به این فکر می‌کردم که اگر تو کنارم نشسته بودی و بویت به کلماتم رنگ می‌داد برایت چه شعری می‌خواندم و از تو می‌خواستم دست‌هایت را برای چه روی بوم دنیا به حرکت درآوری؟

چه‌گونه می‌توانم حس کنم تو کنارم باشی و بخواهم با تانیه‌بندی از جاده‌ای که در نوشته‌ها لب باز کرده، حرف بزنم. کدام جاده؟ چه جاده‌ای که من نمی‌بینم! تو همین جا هستی! کنار من!

وقتی تو کنارم نشسته‌ای و بویت تمام دلم را فرا گرفته، دلم می‌خواهد از سیب‌های سرخت حرف بزنم!

و دعا کنم که دعا کنی تا خدا از زمین، این درختی که تمام شاخه‌هایش خشکیده‌اند، تمام شاخه‌هایش، فقط سیصد و سیزده سیب سرخ سبز کند برای تو، به خاطر تو، فقط همین...

پایک‌های انتظار

رقیه ندیری

(۱)

قوم بنی‌اسرائیل چشمان من
توبه کرده‌اند از بهانه گرفتن
فقط به بهانه تو

(۲)

آمدنت دیدن دارد

روی اسب

در باران

با سیدی پر از

نور و نان و ریحان

(۳)

هر جمعه

پر از گریه و دعا

مادرم سهم تو را کنار می‌گذارد از

غذا

(۴)

امسال هم تحویل نه

تحمیل شد

ندبه و سمات و انتظار

باز هم بهار

ماند در پشت غیبت و غبار

(۵)

در شب شعر انتظار

تب و هذیان واژه‌ها

طبیعی است

مگر اینکه

مرد غزل‌خوان شهر برگردد

(۲)
شاید نگاهم باطل است

فاطمه مرادی

ای دل‌ریا از من چرا رویت تو پنهان
می‌کنی

یا تو نشانت ساطر است

یا من ز راحت غافلم

شاید نگاهم باطل است

یا من ز راهم غافلم

انتظار در دنیای مجازی

زینب علیزاده

شب جمعه است. امام (عجل الله تعالی فرجه) سخت امیدوار است تا در این هفته، دیگر مردمان نبودش را حس کرده باشند و او را و ظهورش را آن قدر خالصانه خواسته باشند تا این جمعه، دیگر فرمان قیامش صادر شود. امیدوار است که شیعیانش آن قدر خود و جامعه را برای پذیرش امر فرج آماده ساخته باشند و خلاصه آن قدر در انتظار آمدنش لحظه شماری کرده باشند که تا صبح از شوق به چشمانشان خواب نیاید.

دو کوچه بالاتر، بازارها شلوغ است و ترافیک پیاده‌روها و پاساژها کم از ترافیک بزرگراه همت ندارد. تالارها آغاز زندگی مشترک زوج‌های جوان را به رقص و طرب ایستاده‌اند. پارکها و شهر بازی‌ها پر از سر و صدا و قهقهه بچه‌ها و بچه‌ترهاست! آنهایی که دیشب محور تهران - چالوس را طی می‌کردند، امشب هم‌بازی دریا و ساحل‌اند. بچه‌ها اجازه دارند تا نصف شب پای تلویزیون دراز بکشند و فردا خورشید وسط آسمان باشد و آنها وسط رختخواب، فامیل، شب جمعه دور هم جمع می‌شوند؛ یکی از معاملاتش می‌گوید و دیگری از همسایه جدیدشان. جمعی هم که خود را بیش از همه به امام (عج) نزدیک می‌دانند، در مسجدی بزرگ، مجلل، دلباز و البته خلوت، مشغول زمزمه دعای کمیل هستند و عاجزانه پاس شدن چک‌ها یا واحدهای دانشگاهشان را از خدا و امامشان مستثلت دارند!

دم‌دهای صبح جمعه است. امام (عج) اصحابی را که گردش جمع آمده‌اند، می‌شمرد: یک، دو، سه، چهار، پنج... همین؟! اصحاب سرشان را پایین می‌اندازند و امام (عج) سر به آسمان بلند می‌کند. زیر لب چیزی زمزمه می‌کند و رو به اصحاب می‌گوید: بروید تا هفته بعد!

دم‌دهای صبح جمعه است. مردم غالباً خوابند؛ چون امروز جمعه است و همه جمعه‌ها را بالاخص صبح جمعه را زمان استراحت می‌دانند! (همه برای خوابیدن و خواب ماندن توجیه کامل دارند: چه از نظر عقل چه از نظر شرع چه از نظر عرف؛ پس می‌خوابند. یکی هم دست دیگری را گرفته و کوه‌های اطراف تهران را آباد می‌کند.



انگار ظهر شده است. اگر اکنون امام (عج) قیام می‌کرد، همه اصحاب شهید می‌شدند و شاید خود امام (عج) هم هزاران زخم بر پیکر داشت و کسی روی سینه‌اش نشسته بود با خنجری برهنه در دست.

- و شاید ما مثل کوفیان حق به جانب می‌گفتیم: خب اگر «هل من ناصر» ش را شنیده بودیم، شاید کمکش می‌کردیم!

انگار ظهر شده است. دیگر همه از کوه برگشته‌اند. ساحل خزر هم آرام آرام خلوت می‌شود. بعضی هم بالاخره چشمشان را باز می‌کنند و می‌بینند که ساعت، لنگ ظهر را نشان می‌دهد. بعضی در فکر این هستند که از شنبه سری جدید سیم‌کارت‌ها و گذار می‌شود و بعضی فکر امتحانی که شنبه قرار است استاد بگیرد. هیچ کس فکر امتحانی که امروز داشته، نیست.

عصر جمعه است. حتی آنهایی که همین الان در اوج خوشی هستند، آرام آرام دلتنگی همیشگی عصر جمعه را حس می‌کنند. همه از بچگی تا اکنون بارها از بزرگ‌ترها پرسیده‌اند که «چرا عصر جمعه این قدر دلگیر است؟» و هیچ کس تاکنون جواب درستی برای این پرسش نشنیده است. کسی نگفت اولین جمعه‌ای که این دلتنگی را حس کرد، اولین هفته‌ای بود که کاری از دستش برای ظهور امام (عج) برمی‌آمد و نکرد. و از همین روست که از آن روز هر جمعه دلت می‌گیرد.

انگار هر هفته می‌توانی برای تعجیل در ظهور کاری کنی و نمی‌کنی. با این وضع عدم آمادگی من و تو و جامعه، در صورت قیام امام (عج)، سرنوشت منتقم خون حسین نیز چیزی غیر از سرنوشت حسین نخواهد بود. هر جمعه بدون ظهور، عاشورای مهدی (عج) است و تو برای اینکه علت دلتنگی‌ات را بیابی، عصر روزهای جمعه با چشم‌دل غروب دیگر کربلا را این بار برای امام زمانت مرور کن.

و این تو هستی که می‌آیی

فاطمه قربانی

چشمانمان برای یافتنت کدامین فراسو را بکاود وقتی ستاره‌ها رد گام‌هایت را گم کرده‌اند؟

در کدامین شب روشن، برق نگاهت خواب ستاره‌ها را برخواهد آشفست؟ کدام روز خوش‌بخت خورشید شاهد طلوعت خواهد بود؟

کدام روز پربصلایت کوه‌ها غبطه خواهند خورد بلندای شانها را؟

غنچه‌ها نفس می‌کشند عطر قدم‌هایت را و باز می‌شوند و این عطر حضور توست که پراکنده خواهد شد.

درختان فریاد می‌کشند خشکی گلویشان را، ریشه‌ها جان دوباره می‌گیرند و به یک‌باره شکوفه از میان شاخه‌ها زاده خواهد شد. وقتی وسعت آسمان را زیر بال و پرت گرفته باشی، پرواز زیباست.

این تو هستی که می‌آیی و بهار به یمن دستان پربرکت از میان فصل‌ها سبز می‌شود. شاخه‌های پاییزی دفتر باغ ورق می‌خورند. برگ‌های زرد سطر به سطر می‌ریزند از آغوش درختان و این آغاز تولدی دوباره خواهد بود.